**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۷/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**بررسی کلام علامه طباطبایی در مورد وضع الفاظ**

ما در بحثهای سابق یک مطلبی را اشاره کردیم از مرحوم علامه طباطبائی نقل کردیم که الفاظ ابتداءً برای معانی محسوس وضع می‌شود و به تدریج از این معانی محسوس نقل پیدا می‌کند به معنای معقول یعنی به معنای حالا شاید درست‌تر به معنای جامعی معقول را هم در برمی‌گیرد من این مطلب را خودم در کلمات مرحوم آقا طباطبائی ندیده بودم خیلی معروف بود از اساتید و غیر اساتید می‌دیدم داشتم مطالعه می‌کردم کتاب گوهر معنایی که آقای آقا سید حسن آقای خمینی نوشته در مورد بررسی قاعده وضع الفاظ برای ارواح معانی عبارت از مرحوم آقای طباطبائی آورده بود که برخلاف آن تصوری بود که من از فرمایشات آقای طباطبائی داشتم و آن این استه یک مطلبی فلاسفه دارند یعنی ملا صدرا و مرحوم فیض کاشانی و دیگران و بیش از همه مرحوم امام دارند آن این است که الفاظ برای معنی به خصوصیات مورد وضع نشده مثلاً می‌گویند نور وضع نشده برای یک نور حسی نور وضع شده برای الظاهر لنفسه و المظهر لغیره من غیر اشتراط بالخصوصیات به نحو لا بشرط اخذ شده هر چند واضع اصلاً ممکن است بعضی از افراد نور را اصلاً تصور نکرده باشد بلکه مادی باشد تصورش این باشد که یک چنین افرادی ندارد ولی لفظ را به ازاء یک مفهوم عام وضع می‌کند خب این مطلبی هست که اولین باری که به صراحت این مطلب آمده در کلام ملا صدراست البته آقای آقا سید حسن آقا از غزالی و اینها هم نقل می‌کند من عبارتهایی که ایشان از غزالی نقل می‌کند این مطلب را برداشت نکردم ولی خب کلام ملا صدرا خیلی روشن هست بر این مطلب ؟؟؟ مختلف آورده و بعد از آن فیض کاشانی و علمای دیگر و بیش از همه مرحوم امام این مطلب را

خیلی مکرر دارند ایشان فرمایشات مرحوم علامه طباطبایی را هم در همین قالب مطرح می‌کند که این معنایش این است که از اول وضع برای معنای عام شده نه یک معنای محسوس اول وضع می‌شود بعد به تدریج به آن معنای عام نقل مکان پیدا می‌کند که آن طوری که ما قبلاً از مرحوم علامه طباطبائی نقل می‌کردیم و یک مقداری هم در موردش صحبت کردیم من فرصت نشد کامل فرمایشات مرحوم علامه طباطبائی را ببینم ولی یکی دوتا عبارت از مرحوم علامه طباطبائی یادداشت کردم اینها را می‌خوانم بعضی عبارتهای مرحوم علامه طباطبائی ابهام‌آمیز است من جمله همان عبارتی که ایشان نقل کرده عبارتی هست می‌تواند همان معنایی باشد که قاعده وضع الفاظ برای ارواح معانی که ملا صدرا و اینها مطرح کردند آن باشد ولی از بعضی فرمایشات دیگر همان مطلبی بود که ما سابق عرض می‌کردیم همان مطلب استفاده می‌شود و مجموعاً من برداشتم این هست که ایشان مثل ملا صدرا فکر نمی‌‌کند حالا من این دوتا عبارت را الان می‌خوانم بعد در موردش صحبت می‌کنیم و من فکر می‌کنم یک مقداری مختصری در مورد این قاعده وضع الفاظ برای روح معانی هم صحبت کنیم البته این بحث خیلی مفصلی دارد نمی‌‌خواهم وارد همه خصوصیاتش بشوم اصل نکته‌اش را نکات کلیدی در این بحث وجود دارد آن را اشاره می‌کنم و از این بحث ردّ می‌شوم حالا مطالبی که در مورد این قاعده هست من کتاب آقای آقا سید حسن خمینی مفصل عبارتهای آقایان را دارد به همانجا می‌توانید مراجعه کنید آن جایی که تفسیر ملا صدرا ج4، ص150 مهمترین جایی هست که ایشان در این مورد بحث کرده ج5، ص395 هم هست موارد دیگری هست که در چیز هست من اینها را مستقلاً نگاه کردم در المیزان همانجاهایی که من یادداشت کردم ج1، ص9و10؛ ج2، ص320و 325و ج3، ص181؛ غالب عبارتهای مرحوم علامه طباطبائی ابهام‌آمیز است دقیقاً مقصود ایشان را نمی‌رساند ولی من حالا دوتا عبارت را می‌خوانم این دوتا عبارت را با هم چیز می‌کنیم یک عبارت، عبارتی که در کتاب گوهر معنا آمده در مقدمه تفسیر المیزان وارد شده حالا مقدماتش بماند ایشان می‌گوید «أن الأنس و العادة (کما قیل) یوجبان لنا أن یسبق

إلی أذهاننا عند استماع الألفاظ معانیها المادیة أو ما یتعلق بالمادة فإن المادة هی التی یتقلب فیها أبداننا و قوانا المتعلقة بها ما دمنا فی الحیاة الدنیویة، فإذا سمعنا ألفاظ الحیاة و العلم و القدرة و السمع و البصر و الکلام و الإرادة و الرضا و الغضب و الخلق و الأمر کان السابق إلی أذهاننا منها الوجودات المادیة لمفاهیمها» بعد مثالهای مفصلی را ادامه می‌دهند می‌گویند «و هذا شأننا فی جمیع الألفاظ المستعملة، و من حقنا ذلک» خب حق ما هم این هست که این طوری بفهمیم «فإن الذی أوجب علینا وضع ألفاظ إنما هی الحاجة الاجتماعیة إلی التفهیم و التفهم، و الاجتماع إنما تعلق به الإنسان لیستکمل به فی الأفعال المتعلقة بالمادة و لواحقها، فوضعنا الألفاظ علائم لمسمیاتها التی نرید منها غایات و أغراضا عائدة إلینا» خب این «وضعنا الألفاظ علائم لمسمیاتها» یعنی مسمیات خاصه محسوسه یا به معنای جامع عبارت خیلی

پرسش: ... پاسخ: این ابتداءً شاید به همان حرف ولی ادامه‌اش ابهام‌آمیز است می‌گویم این عبارت به نظر خیلی واضح آنچنانی نیست حالا بعد عبارتهای واضح‌تر را می‌خوانم

«و کان ینبغی لنا أن نتنبه: أن المسمیات المادیة محکومة بالتغیر و التبدل بحسب تبدل الحوائج فی طریق التحول و التکامل کما أن السراج أول ما عمله الإنسان کان إناء فیه فتیلة و شی‏ء من الدهن تشتعل به الفتیلة للاستضاءة به فی الظلمة» از اول یکدانه پی‌سوز بوده و اینها «ثم لم یزل یتکامل حتی بلغ الیوم إلی السراج الکهربائی»‌این چراغها «و لم یبق من أجزاء السراج المعمول أولا الموضوع بإزائه لفظ السراج شی‏ء و لا واحد» که ظاهرش این هست که «السراج المعمول أولا الموضوع بإزائه لفظ السراج» لفظ سراج به ازاء او وضع شده

پرسش: قبلش هم تغییر و تحولات در مسمیات و اینها را مطرح می‌کند اینها پاسخ: ولی حالا این طوری دارد ولی حالا ادامه‌اش یک چیزهایی دارد که عبارت یک قدری گیر چیز می‌کند

«و لم یبق من أجزاء السراج المعمول أولا الموضوع بإزائه لفظ السراج شی‏ء و لا واحد. و کذا المیزان المعمول أولا، و المیزان المعمول الیوم لتوزین ثقل الحرارة

مثلا» میزان الحراة مثلاً دماسنج، «و السلاح المتخذ سلاحا أول یوم، و السلاح المعمول الیوم إلی غیر ذلک. فالمسمیات بلغت فی التغیر إلی حیث فقدت جمیع أجزائها السابقة ذاتا و صفة و الاسم مع ذلک باق» اسم باقی است «و لیس إلا لأن المراد فی التسمیة إنما هو من الشی‏ء غایته» خود تسمیه یعنی مراد از تسمیه این عبارت گیر دارد «لیس إلا لأن المراد فی التسمیة إنما هو من الشی‏ء غایته لا شکله و صورته، فما دام غرض التوزین أو الاستضاءة أو الدفاع باقیا کان اسم المیزان و السراج و السلاح و غیرها باقیا علی حاله» این یعنی چی اینکه می‌گوید که تا وقتی غرض موجود است اسم هم باقی است ایشان چی می‌خواهد بگوید این آیا مرادش این است که از اول برای «ما یحصل به الغرض» وضع شده بنابراین آن مصداق قبلی مصداقی از مصادیق «ما یحصل به الغرض» هست مصداق فعلی هم مصداق جدیدی از «ما یحصل به الغرض» هست این است؟ یا اینکه نه چون هدف از تسمیه یک چیزی بوده آن هدف باعث می‌شود که لفظی که به ازاء یک شیئی وضع شده باشد کانّ یک نوع وضع تعیّنی پیدا کند آن هدف منشأ یک نوع توسعه قهری می‌شود این عبارت «الاسم باق» یعنی چی؟ تعبیر قبلی‌اش هم این بود نمی‌گفت مستقیماً مسما آن شیء هست به یعنی «ما یحصل به الغرض» هست تعبیرش این بود مراد از تسمیه یعنی غرض از تسمیه رسیدن به چیزی هست که آن مقصود را می‌رساند به هر حال این عبارت این طوری است «فکان ینبغی لنا أن نتنبه أن المدار فی صدق الاسم اشتمال المصداق علی الغایة و الغرض» مدار فی صدق اسم به اعتبار این است که از اول بر «ما یحصل به الغایة» وضع شد بوده یا به وضع تعیّنی یک نوع توسعه قهری به این معنی هست «لا جمود اللفظ علی صورة واحدة، فذلک مما لا مطمع فیه البتة، و لکن العادة و الأنس منعانا ذلک، و هذا هو الذی دعا المقلدة من أصحاب الحدیث من الحشویة و المجسمة أن یجمدوا علی ظواهر الآیات فی التفسیر و لیس فی الحقیقة جمودا علی الظواهر بل هو جمود علی العادة و الأنس فی تشخیص المصادیق» «تشخیص المصادیق» ظاهرش این است که مفاهیم عام است مصداق خاص است ولی مفهومی که به وضع تعیینی وضع شده عام است؟ یا مفهومی که به وضع تعیّنی در آن معنی

موضوع شده عام است؟ این عبارت یک قدری کاملاً اغلاق دارد حالا عبارت مفصل می‌آید.

پرسش: به نظر بیشتر با تعیینی سازگار دارد پاسخ: عرض کنم که این عبارت از اگر تنها بود به خصوص با توجه به بحثهای امثال ملاصدرا و امثال اینها که خب مرحوم علامه طباطبائی و اینها هم در همان قالب فکری فکر می‌کنند بیشتر با همین وضع تعیینی شاید سازگار بود البته می‌گویم عبارتها قبل و بعدش رفت و برگشت دارد یک عبارت یکسانی نیست بعضی تعبیرات ظاهرش وضع تعیّنی است بعضی تعبیرات تعیّنی است اینها را این عبارت می‌گویند ابهام دارد

پرسش: اینها همه از باب این است که هنگام وضع باید بالأخره یک چیزی تصور بکند آن واضع آن مصداق را تصور می‌کند وضع می‌کند برای عام پاسخ: خب همین را می‌خواهم بگویم آیا مراد این هست چون می‌گوید تعبیری که می‌گوید «السراج المعمول أولا الموضوع بإزائه لفظ»

پرسش: این «بإزائه»‌اش یک مقداری پاسخ: یعنی الموضوع بازاء همان سراج اولیه این ظاهرش این است که بازائه ... این عبارتها می‌گویم عبارت یک قدری صدر و ذیلش چطوری با همدیگر جفت و جور کنیم خیلی واضح نیست ولی یک عبارت دیگر دارد که تقریباً روشن هست که مرادشان وضع تعیّنی است همان تفسیری که ما می‌کردیم و نقل می‌کردیم نه وضع تعیینی و این عبارتها ابهام‌آمیز است آن جلد دوم صفحه 320 است

پرسش: ... پاسخ: عین یک و دوم با هم هست صفحه 319 معذرت می‌خواهم از اول 319 است بحث در مورد کلمه کلام است یک بحثها مفصلی دارند حالا من آن مقدمات بحثش را من نمی‌آورم آن نکته‌ای که اینجا مورد بحث هست را می‌آورم «الجهة الثانیة: و هی البحث من جهة کیفیة الاستعمال فقد عرفت أن مفردات اللغة إنما انتقل الإنسان إلی معانیها و وضع الألفاظ بحذائها و استعملها فیها فی المحسوسات من الأمور الجسمانیة ابتداء ثم انتقل تدریجا إلی المعنویات، و هذا و إن أوجب کون استعمال اللفظ الموضوع للمعنی المحسوس فی المعنی المعقول استعمالا مجازیا ابتداء لکنه سیعود حقیقة بعد استقرار الاستعمال و حصول التبادر»

این صریح هست که ایشان وضع تعیّنی قائل هستند «و کذلک ترقی الاجتماع» بعد عبارتها و توضیح دیگری می‌دهد باز عبارت را ابهام‌آمیز می‌کند

پرسش: در این بین معانی محسوسه چی این حرف را می‌زنند؟ پاسخ: حالا معانی محسوسه «و کذلک ترقی الاجتماع و تقدم‏ الإنسان فی المدنیة و الحضارة یوجب التغیر فی الوسائل التی ترفع حاجته الحیویة، و التبدل فیها دائما مع بقاء الأسماء فالأسماء لا تزال تتبدل مصادیق معانیها مع بقاء الأغراض المرتبة» حالا مصادیقش تتبدل خود این الفاظ هم تغییر می‌کند ای نمی‌کند؟ تغییر می‌کند یعنی به این معنی ابتداء که آن بحث را مطرح می‌کرد این بود که از معنای محسوس به معنای معقول نقل مکان کرده طبق آن اگر پیش برویم آن این است که از یک معنای محسوس به معنی محسوس دیگری پیشرفته‌تر نقل مکان باید باشد ولی عبارتها خیلی جفت و جور نیست «فالأسماء لا تزال تتبدل مصادیق معانیها مع بقاء الأغراض المرتبة و ذلک کما أن السراج فی أول ما تنبه الإنسان لإمکان رفع بعض الحوائج به کان مثلا شیئا من الدهن أو الدهنیات مع فتیله متصلة بها فی ظرف یحفظها فکانت تشتعل الفتیلة للاستضاءة باللیل، فرکبته الصناعة علی هذه الهیئة أولا و سماه الإنسان بالسراج، ثم لم یزل یتحول طورا بعد طور، و یرکب طبقا عن طبق، حتی انتهت إلی هذه السرج الکهربائیة التی لا یوجد فیها و معها شی‏ء من أجزاء السراج المصنوع أولا، الموضوع بحذائه لفظ السراج» باز هم تأکید می‌کند لفظ سراج به ازاء همان سراج مصنوع اولاً هست «من دهن و فتیلة و قصعة خزفیة أو فلزیة، و مع ذلک نحن نطلق لفظ السراج علیها و علی سائر أقسام السراج علی حد سواء، و من غیر عنایة، و لیس ذلک إلا إن» «إن» باید «لأنّ» باشد «لأنّ الغایة و الغرض من السراج أعنی الأثر المقصود منه المترتب علی المصنوع أولا یترتب بعینه علی المصنوع أخیرا من غیر تفاوت، و هو الاستضاءة، و نحن لا نقصد شیئا من وسائل الحیاة و لا نعرفها إلا بغایتها فی الحیاة و أثرها المترتب، فحقیقة السراج ما یستضاء بضوئه باللیل» این حقیقت سراج یعنی حقیقت به نحو وضع تعیینی یا به نحو وضع تعیّنی؟ این از اول اعم بوده یا اعم نبود؟ این طوری است؟ چون قبلاً در مورد معقول که تصریح می‌کردند که به

نحو چیز هست خب چرا شبیه آن را اینجا نمی‌گوییم شاید بخواهند این هم همین را بگویند «فحقیقة السراج ما یستضاء بضوئه باللیل و مع بقاء هذه الخاصة و الأثر یبقی حقیقة السراج و یبقی اسم السراج علی حقیقة معناه من غیر تغیر و تبدل، و إن تغیر الشکل أحیانا أو الکیفیة أو الکمیة أو أصل أجزاء الذات کما عرفت فی المثال، و علی هذا فالملاک فی بقاء المعنی الحقیقی و عدم بقائه بقاء الأثر المطلوب من الشی‏ء علی ما کان من غیر تغیر، و قلما یوجد الیوم فی الأمور المصنوعة و وسائل الحیاة و هی ألوف و ألوف ‏شی‏ء لم یتغیر ذاته عما حدث علیه أولا، غیر أن بقاء الأثر و الخاصة أبقی لکل واحد منها اسمه الأول الذی وضع له. و فی اللغات شی‏ء کثیر من القسم الأول»‌اینها را دو قسم کرده بود یکی آنکه از محسوس به منقول نقل مکان پیدا می‌کرده یکی اینکه در خود محسوسات پیشرفت می‌کرد مثل سراج که پیشرفت به اصطلاح معقول ... «و فی اللغات شی‏ء کثیر من القسم الأول و هو اللفظ المنقول من معنی محسوس إلی معنی معقول یعثر علیه المتتبع البصیر» در بحث اینکه معقولات آن تصریح ایشان این هست که به اصطلاح وضع شده بر امور محسوسه و استعمالش در امور معقوله ابتداءً مجاز است به تدریج حقیقت می‌شود این. ولی در مورد اموری که محسوساتی که تغییر می‌کنند آن عبارت می‌گویم ابهام‌امیز است بالأخره چی می‌خواهند بگویند می‌خواهند بگویند از اول وضع شده برای ... اگر از اول وضع برای این غرض هم وضع شده باشد چرا در مورد معقول این حرف را نمی‌‌زنند؟ این عبارتها یک مقداری ابهام‌آمیز هست و مشکل می‌شود

پرسش: شاید استعمالش در غیر محسوسات مؤونه بخواهد ولی در محسوساتی که جدید می‌آید مؤونه نخواهد پاسخ: اگر این طوری است چه فرقی دارد آن ... به هر حال

حالا این فرمایش مرحوم آقای طباطبائی هست که عرض کردم آیا واقعاً ایشان بین اینکه در معقول بخواهد ... حالا من آن مطلبی که قبلاً می‌گفتیم همین بوده که من از اساتید شنیده بودم که علامه طباطبائی الفاظ را می‌گوید ابتداءً برای محسوس وضع می‌شود به معقول منقول به معقول هست و به تدریج نقل پیدا می‌کند به

معقول خب این عبارت تقریباً تصریح به این معنی دارد ولی در محسوسات هم کانّ می‌خواهند بگویند برای آن ما یحصل به الغرض وضع می‌شود و امثال اینها این یک چنین چیزی را ایشان اینجا مدعی هستند خب حالا یک صحبت کلی حالا در مورد اصل این قاعده‌ای که به نام قاعده وضع الفاظ برای ارواح معانی هستند عرض بکنم در مورد این قاعده در کلام ملا صدرا و فیض کاشانی و امثال اینها هیچ برهان و استدلالی دیده نمی‌شود همچنین در کلام مرحوم امام عین ادعا تکرار شده و هیچ استدلالی هم برایش قائم نشده بلکه مرحوم امام در یک تعبیری که حاج حسن آقا هم نقل کرده یک جایی تصریح می‌کنند که در تمام موارد به جز اعلام شخصی این وضع به این شکل هست برای ارواح معانی است این استثناء اعلام شخصی نشان می‌دهد که ایشان این قاعده را یک قاعده عام می‌دانند و خب استدلالی که هم هیچ برایش در این کلمات نیست کانّ به وضوحش واگذار کردند آقای جوادی آملی هم این قاعده را پذیرفته ولی ایشان یک استدلالی بر این قاعده می‌خواهد ذکر کند محصل استدلالش این است که ما خودمان وقتی یک لفظی را بر یک فرض کنید چیزی وضع می‌کنیم خب می‌دانیم که اگر این تغییر کند لفظ می‌گذاریم برای ماشین، ماشین خیاطی، ماشین خیاطی خب می‌دانیم پیشرفت می‌کند این طور نیست که وضع کنیم بر آن ماشین خیاطی خاصی که آنجا هست از اول با توجه به تطوراتی که کاملاً قابل پیش‌بینی هست از اول به طور طبیعی ما لفظ را برای شیء به جمیع تطوراته وضع می‌کنیم بنابراین آن مطلب این شکلی هست و حدس زده می‌شود که در قبل از چیز هم همین شکل باشد.

خب حالا من قبل از اینکه وارد ... ایشان می‌گوید که ما الان نحوه وضع کردنهایی که خودمان نسبت به یک پدیده جدیدی که اختراع می‌کنیم را در نظر می‌گیریم ما مثلاً ماشین مکینه برای ماشین فرض کنید ریش‌تراشی وضع می‌شود این برای ریش‌تراشی که وضع می‌شود این واژه مکینه، ماشین ریش‌تراشی خب از اول آدم می‌داند که این ماشین ممکن است تغییر کند تحولات در موردش ایجاد بشود زیر و رو بشود و امثال اینها چون از اول انسان این مطلب را می‌داند از اول بالطبع آدم خودش بالوجدان ادراک می‌کند که این نسبت به خصوصیات فعلی

که این پدیده دارد آن را دخالت نمی‌دهد به طوری که بعداً اگر هِی پیشرفت کرد، پیشرفت کرد، پیشرفت کرد لفظ به ازاء او وضع نشده باشد و نیاز به لفظ جدید باشد از اول چون این انتظار را دارد که این پدیده تحول پیدا کند تکامل پیدا کند لفظ را

پرسش: ... پاسخ: کانّ بر روح ... ما خودمان چون در پدیده‌هایی که اختراع می‌کنیم این طور هست حدس بر ما ایجاد می‌شود که گذشتگان هم همین طور وضع کردند خب حدس ما این است خب اینجا قبل از اینکه من وارد تحلیل این بحثها بشوم یک نکته‌ای عرض کنم آن این است که کلمه حدس یک اصطلاح عرفی دارد یک اصطلاح فلسفی دارد اصطلاح عرفی حدس این است که گمان است آن چیزی را که آدم از یک چیزی به یک چیز دیگری حدس بزند به جهت مشابهتی که بین‌شان هست و این حدس گمان ایجاد می‌کند و الزاماً هم یقین‌آور نیست من حدس می‌زنم مطلب چنین باشد یعنی گمان دارم یقین ندارم حدس می‌زنم می‌گویید یقین داری؟ می‌گوید نه حدس می‌زنم یعنی یقینی در کار نیست ولی یک اصطلاح در علم منطق هست محسوسات، محسوسات به معنای امور یقینیه هست به نظر می‌رسد در کلام آقای جوادی آملی این دوتا اصطلاح یک مقداری با همدیگر در جای همدیگر به کار رفتند حالا مجرد اینکه الان ما در نحوه اسم‌گذاری برای پدیده‌های مصنوعه این طور رفتار می‌کنیم این چه زمینه‌ای هست برای اینکه حدس بزنیم که گذشتگان هم هیمن طور مطلب چیز کردند حدس به معنای چیز یقین‌آور اینکه قطعاً این طور نیست اگر بخواهیم این را چیز باشد حدس به معنای آن چیزی که ظنّ ایجاد می‌کند را ممکن مطرح بکنیم آن هم یک نوع قیاس است در واقع یعنی یک وجه شبهی بین اینها ما می‌بینیم آن نحوه ... می‌گوییم ما نحوه وضعی که خودمان می‌کنیم با نحوه وضعی که گذشتگان می‌کنند علی القاعده یکسان هست بنابراین آن چیزی که لمس می‌کنیم در نحوه وضع در زمانی که ما با آن معاصر هستیم آن را سرایت می‌دهیم به آن وضعهای گذشتگان و امثال اینها این است که علی أی تقدیر این استدلال کلمه محسوس و حدس را اینجا به کار بردن استفاده کردن از آن اصطلاح فلسفی هست اصطلاح منطقی

حالا به تعبیر دقیق‌تر هست در حالی که اینجا آن چیزی که قابل دفاع اگر هم باشد فقط حدس به معنای عرفی هست چیزی هم نیست جز قیاس. و این قیاس، قیاس مع الفارق هم هست مِن جهاتی که حالا این جهاتی که عرض می‌کنم خیلی از آن استدلالها و حرف و حدیثهایی که این قاعده دارد را پاسخش می‌دهد و حالا بعضی‌هایش را امروز می‌رسیم عرض می‌کنم نکات دیگری در مورد این قاعده هست آن را فردا عرض می‌کنم و این بحث را می‌بندم آن این است که اولاً‌ایشان می‌گویند که ما یک چیزی را که مصنوع هست اختراع می‌کنیم به این نحو که برای آن چیزی که آن غایت را برای ما حاصل کند وضع می‌کنیم خب اگر این را پذیرفتیم که به این شکل هست به فرض پذیرفتیم این باعث نمی‌شود که در پدیده‌هایی که گذشتگان اختراع کردند این مطلب وجود داشته باشد چون گذشتگان اختراعات زمانهای طولانی طول می‌کشیده یک چیزی که طرف اختراع می‌کرد قرنها طول می‌کشید تا اختراع دوم بیاید الان روز به روز اختراعات ایجاد می‌شود تغییراتی که در اختراعات هست این قدر سریع است که خود انسان عرفی به عنوان یک نفر همه‌اش این تبدّلات را می‌بیند بنابراین از اولی که آن پدیده را اختراع می‌کند انتظار تکامل آن پدیده را دارد ولی آن موقعی که چخماغ را اختراع کردند دوتا سنگ را که به هم زدند دیدند این آتش‌زنه است از زمانی که این آتش‌زنه اختراع بشود تا زمانی که کبریت اختراع بشود چندین قرن طول کشیده و آن بنده خدایی که آتش‌زنه را اختراع کرد اصلاً به ذهنش خطور نمی‌کرده یک زمان ممکن است به اصطلاح کبریتی اختراع بشود بنابراین مقایسه مصنوعات کنونی که انتظار تبدّل در آن وجود دارد با مصنوعات گذشته قیاس مع الفارق است این انتظار سبب می‌شود که از اول آدم لفظ را به گونه‌ای وضع نکند که آن خصوصیات مورد در آن دخالت داشته باشد خب از اول آدم می‌بیند که این تغییر و تحول و امثال اینها. تلویزیون که از اول که اختراع می‌کند خب می‌داند که این به این نحو باقی نمی‌ماند ماشین که اختراع می‌کند می‌داند که این به این وضع باقی نخواهد بود هِی تغییر خواهد کرد از اول. چون مشابهاتش را دیده که چقدر به اصطلاح ... هر چی هم زمان می‌گذارد شدت تکامل مخترعات بیشتر

می‌شود و سرعت تغییرش بالاتر می‌رود و همین باعث می‌شود که نحوه وضع به این صورت باشد پس بنابراین قیاس مصنوعات کنونی با مصنوعاتی که انسان اولیه غارنشین وضع کرده قیاس مع الفارق است این یک نکته، نکته دوم اینکه اصلاً شما از مصنوعات کنونی تمام واژه‌های سابق را می‌خواهید نتیجه بگیرید مگر همه واژه‌های سابق مصنوع بشر است خب کوه، آب، چشمه، دریا، آسمان،‌زمین اینها مصنوع بشر است؟! فوقش این است که شما چراغ را که این مثال اینها هست سراج را که یک مصنوع بشر هست بگویید به معنای عام وضع شده فوقش این است ولی این شاهد بر این نیست که نور که مصنوع شیء نیست یک پدیده‌ای هست که مصنوع من که نیست اصل نور، رعد برق قبل از اینکه من سراج را اختراع کنم نور بوده ستارگان بوده خورشید بوده روز بوده شب بوده یعنی با بودن روز و شب نور را هم برای انسان محسوس کرده انسان نور را می‌دیده این مقایسه مصنوعات با غیر مصنوعات قیاس مع الفارق است و اصلاً ما لفظ مثلاً کوه را بر یک چیزی که وضع می‌کنیم آیا به این اعتبار هست که این برای من چه فایده‌ای دارد؟ اصلاً اول تصور فایده می‌کنم بعد لفظ را به ازاء او وضع می‌کنم آبی که اینجا جلوی من هست چشمه‌ای که هست رودخانه‌ای که هست آسمانی که هست رنگین‌کمانی که هست من اول نگاه می‌کنم که این رنگین‌کمانی که در آسمان هست بر من چه فایده دارد لفظ به ازاءش وضع کنم؟ این حرفها نیست که اصلاً. هیچ الزامی ندارد که این کلامی که مرحوم علامه طباطبائی مطلب کرده البته مرحوم علامه طباطبائی از کلماتشان یک لفظ عام به آن معنی استفاده نمی‌شود البته می‌گویم کلمات ابهام‌آمیز است خیلی اندماج و اجمال در کلمات ایشان گسترده هست که خیلی نمی‌شود کلام روشنی به ایشان نسبت داد ولی به هر حال این قانون عامی که وجود دارد بین مصنوعات و غیر مصنوعات تعدی کردن حکم مصنوعات به حکم غیر مصنوعات کاملاً قیاس مع الفارق است این هم یک نکته است نکته دیگر اینکه ببینید حالا آقای جوادی آملی ایشان فرمودند که ما لفظ را به ازاء ... بر یک مصنوع وضع می‌کنیم با توجه به اینکه می‌دانیم این مصنوع می‌تواند تحول پیدا کند. ببینید مصنوعها تحولی که پیدا

می‌کنند گاهی اوقات در دید عرف همان مصنوع است ولی پیشرفت می‌کند گسترش پیدا می‌کند ولی گاهی اوقات این مصنوع اصلاً تحول نیست ولو همان خاصیت را ایجاد می‌کند ولی کانّ دیگر یک چیز دیگر می‌شود به خاطر همان لفظ دیگری را هم به ازاءش وضع می‌کنند ببینید مثلاً ما چیزی داریم به نام تلفن، تلفن یک زمان تلفن هندلی بوده یک موقعی تلفن گوشی‌دار بوده و بعد نمی‌دانم تلفن‌های مختلف اینها همه یک پدیده‌ای هست که کانّ چاق شده رشد کرده بالنده شده و امثال اینها ولی یک مرحله جدیدی ایجاد می‌شود چیزی به نام موبایل می‌آید موبایل ولو اینکه به یک معنی همان کارائی تلفن را دارد وسیله ارتباط است ولی یک چیز دیگر است یعنی خود عرف هم این را آن نمی‌بیند این است که لفظ دیگر برایش وضع می‌کند آن تلفن موبایل مختلف می‌شود حتی در فارسی هم که گاهی اوقات می‌خواهند از همان لفظ استفاده کنند می‌گویند تلفن همراه یک قید می‌زنند به طوری که تلفن علی وجه الاطلاق را به تلفن همراه اطلاق نمی‌کنند حالا در عربی که مثلاً تلفن یک اسم دارد و موبایل نمی‌‌دانم جوّال، سیال، و امثال اینها تلفن را به تلفن چی می‌گویند یادم رفته آن چیزش متفاوت هست با هم خب بعضی‌هایش که اصلاً یک لفظ دیگر برایش وضع می‌کنند مجرد اینکه اینها یک هدف را تأمین می‌کنند در مورد مصنوعات باعث نمی‌شود که یک لفظ واحد برایش وضع کنیم بستگی دارد چقدر اینها مثل هم باشند یعنی تغییراتی که گاهی اوقات در این برنامه‌های کامپیوتری یک برنامه‌ای که هست این می‌گوید ورژن جدید آن برنامه هست نسخه جدید آن برنامه است این نسخه جدید، نسخه جدید، نسخه جدید، نسخه جدید است ولی گاهی اوقات چنان این برنامه زیر و رو می‌شود این دیگر نسخه جدید او تلقی نمی‌شود یک نسخه دیگر یک چیز دیگر است

پرسش: با این که همان کارآئی‌ها را دارد پاسخ: همان کارآئی‌ها را دارد مع اضافاتٍ یعنی کلیت کار ولی چون این قدر تغییراتش زیاد هست این را دیگر یک چیز دیگری تلقی می‌کنند مجرد کارائی‌ها داشتن باعث نمی‌شود که یک لفظ واحد بر همه آنها وضع کنیم من حالا یک سری اسم

پرسش: ... یعنی در همان موبایلی هم که آمده ... پاسخ: وجداناً این طور نیست که اینها به یک معنی باشد یعنی تلفن برای موبایل اطلاق نمی‌شود موبایل غیر از تلفن است

پرسش: روح معنایش فرق می‌کند پاسخ: ... حالا این را اجازه بدهید من توضیح بدهم همین را ببینید در بحث همین روح معنی ما مثلاً یک چیزی داریم به نام قابلمه یک چیزی داریم به نام زودپز قابلمه و زودپز هر دوتایش وسیله‌ای هست در آن غذا پخته می‌شود ولی آیا به اعتبار اینها در یک جامعی مشترک هستند آن جامع یعنی آن غرض ما که پختن غذا هست در هر دو اینها مشترک هست به کلیته ولی بحث این هست که خود آن غرض هم ممکن است مقیّد به یک شیء خاصی باشد پختن غذا یک غرض هست پختن غذا بسرعةٍ غرض دیگر هست.

پرسش: ... پاسخ: نه آن روح معنی را هم می‌توانید یعنی آن کلیی که غرض هست گاهی اوقات قید می‌خورد ببیند فرض کنید که ترازو را این مثالی که ملا صدرا هم آورده و در کلمات اینها ذکر شده به معنای ترازو،‌میزان. ترازو به معنای وسیله سنجش است ولی آیا مطلق سنجش یا سنجش وزن به چه دلیل شما می‌گویید ترازو وضع شده برای مطلق سنجش نه ترازو وضع شده حالا فوقش این است که ما پذیرفتیم آن مطلب شما را که مرحوم آقای طباطبائی هم می‌فرمایند «ما یحصل به الغرض» الفاظ وضع می‌شوند برای ما یحصل به الغرض اگر حالا پذیرفتیم که حالا عرض می‌کنم این هم مطلب ناتمام است پذیرفتیم آن غرض چی هست غرض آن غرضی که غرض خودش یک کلیی هست گاهی اوقات جزئیی دارد گاهی اوقات جزئی دارد ببینید. توزین الاشیاء یعنی به دست آوردن وزن اشیاء این یک غرض است به دست آوردن مساحت اشیاء یک چیز است به درست آوردن حرارت یعنی شیء یک چیز است به دست آوردن درستی و نادرستی یک مثلاً اتاق از جهت اینکه گونیا، شاقول، امثال اینها که صاف است کج است صافی و کجی شیء را سنجیدن این هم یک شیء است اینها اغراض همه ولو از جهت یک جامعی مشترک هستند ولی خصوصیاتشان با همدیگر فرق دارند حالا این باشد ادامه این بحث را فردا در موردش صحبت می‌کنم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»